

دو فصلنامه عیون  
سال دوم (۱۳۹۴)، شماره ۲

## طبع قلب از دیدگاه قرآن و روایات

علی محمد میر جلیلی<sup>۱</sup>  
بتول حمیدی<sup>۲</sup>

### چکیده:

طبع بر قلب، مهر زدن بر دل است و مجازاتی از سوی خداوند برای برخی از افراد محسوب می‌شود و مراد از آن در قرآن و روایات، سلب قدرت تشخیص از گنه‌کاران و عدم درک حقیقت از سوی آنان است. هدایت و اضلال الهی هرگز جنبه‌ی جبری نداشته و هیچ‌گونه منافاتی میان طبع قلب با هدایت الهی وجود ندارد؛ بلکه اضلال الهی به عنوان مجازات برخی از افراد مطرح شده است. طبع قلب اثر مستقیم اعمال خود انسان است، کردارهای ناشایست انسان و اعمال نادرست او سبب می‌شود پرده‌ای مانع از درک حقایق بر قلب انسان قرار گیرد. اهمیت این تحقیق با توجه به آیات قرآن و روایاتی که نسبت به این خطر بزرگ، هشدار داده است، درک می‌گردد. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی، درصدد توصیف، تشریح و تبیین مسأله طبع بر قلب از دیدگاه قرآن و احادیث است. از منابع تفسیری و روایی معتبر به عنوان مهمترین منابع، جهت استنباط و استخراج اطلاعات استفاده شده است.

کلیدواژگان: قرآن، روایات، طبع، قلب، جبر، هوای نفس، قدرت تشخیص.

---

<sup>۱</sup> . دانشیار دانشگاه آیت الله حائری میبد

<sup>۲</sup> . دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث (نویسنده مسئول):/batool.hamidi@yahoo.com

### ۱. طرح مسأله

قرآن کریم، طبع قلب را یک نوع بیماری درونی می‌داند که بر اثر گناهان برای انسان حاصل می‌شود و در موارد زیادی نسبت به این خطر بزرگ، هشدار داده است زیرا عواقب سوئی در دنیا و آخرت به دنبال دارد. این مسأله، در روایات نیز مورد توجه قرار گرفته و خطر آن از سوی ائمه گوشزد شده است. ولی این مطلب که معنای طبع قلب در قرآن و روایات چیست؟ رابطه آن با جبر و اختیار انسان چگونه است؟ و علل طبع قلب چیست؟ از مسائلی است که نیاز به توجه جدی دارد. ضرورت و اهمیت این تحقیق با توجه به آیات قرآن و روایاتی که نسبت به این خطر بزرگ، هشدار داده است، درک می‌گردد. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی، درصدد توصیف، تشریح و تبیین این مسأله است. با جستجویی که صورت گرفت پایان نامه و مقاله‌ای پیرامون طبع قلب یافت نشد، هرچند در تفاسیر در ذیل آیات مربوطه مباحثی مطرح شده است. لازم به ذکر است از منابع تفسیری و روایی معتبر به عنوان مهمترین منابع، جهت استنباط و استخراج اطلاعات استفاده شده است.

### ۲. معنای طبع و واژه‌های مترادف با آن

#### ۲-۱. معنای طبع در لغت

طبع همان ختم، به معنای مهر زدن (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۸/۲۳۲) و مصدر (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۷/۵۹) است و نیز به معنای درآوردن شیء به شکل و صورت است مثل شکل دادن و طبع سگّه و پول که اعمّ از واژه‌ی ختم و اخصّ از واژه‌ی نقش است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۱۵) راغب، طبع را اعمّ از ختم دانسته است زیرا ختم فقط به معنای مهر زدن می‌باشد ولی در معنای طبع، علاوه بر مهر کردن، تصویر و منقش کردن نیز گنجانده شده است. نقش در نظر راغب اعمّ از طبع است زیرا حتی به رنگ‌آمیزی و اثری که در زمین می‌ماند هم نقش اطلاق می‌شود. (قرشی، ۱۳۷۱: ۴/۲۰۵) به سجّیه و خلق انسان، طبع و طبیعت گفته‌اند زیرا سجّیه، نقش بستن صورت و شکل یک امر، در نفس انسان خواه از حیث عادت و یا از جهت خلقت است، ولی استعمال آن در مورد خلقت بیشتر است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۱۵)

#### ۲-۲. معنای ختم در لغت

واژه ختم در لغت به دو صورت به کار می‌رود:

۱. در معنای مصدری از فعل (خَتَمْتُ) و به معنای تأثیر گذاشتن بر چیزی است مثل نقشی که از کوبیدن مهر و انگشتر بر چیزی باقی می ماند.

۲. نتیجه‌ای که از مهر زدن حاصل می‌شود که گاهی معنی آن گسترش می‌یابد و به معنای پیمان گرفتن از کسی یا پیمان بستن در مورد چیزی یا منع بهره‌مندی از چیزی به کار می‌رود مثل اعتبار مفهومی که با مهر زدن آخر کتاب‌ها و فصول آن‌ها برای ممانعت از افزودن بر آن‌ها و داخل شدن چیزی به آنها حاصل می‌شود. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۷۴-۲۷۵) گاهی هم این واژه، در معنای به پایان رسانیدن چیزی بیان می‌شود، مانند: «خَتَمْتُ الْقُرْآنَ» یعنی به آخرش رسیدم. (مصطفوی، ۱۳۶۰: ۳/۲۰).

### ۳. معنای قلب

قلب در لغت به معنای دگرگون ساختن و چیزی را از یک رو به روی دیگر کردن است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱/۶۸۵؛ راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۸۱) مثلاً قلب لباس به معنای آن است که لباس را از یک رو به روی دیگر کنیم.

قَلْبُ الْإِنْسَانِ، به معنای برگرداندن انسان از راه و روش و اندیشه‌اش به راه و اندیشه‌ای دیگر است. از این جهت به قلب انسان، قلب گفته می‌شود که تقلب و دگرگونی آن بسیار است. انقلاب، به معنای انصراف است. (راغب، همان، ۶۸۱) لفظ قلب در مورد انسان در دو مورد استعمال می‌شود:

۱- گاهی قلب گفته می‌شود و منظور از آن، همان قطعه گوشت صنوبری شکل است که در قسمت چپ سینه‌ی انسان قرار دارد و آن گوشت مخصوصی است که درون آن خالی و تهی است و این چنین قلبی در تمام حیوانات هست و تنظیم کننده و جریان دهنده‌ی خون و رکن اساسی بدن است و حرکات و تحولات اعضای بدن، بدان وابسته است. پیامبر گرامی اسلام (ص) فرموده‌اند: "فِي الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَصَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ فَإِذَا سَقِمَتْ سَقِمَ لَهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَفَسَدَ وَ هِيَ الْقَلْبُ." (مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۷/۵۰؛ صدوق، ۱۳۶۲: ۱، ۳۱؛ فتال نیشابوری، بی تا: ۲/۴۱۳) "در انسان قطعه گوشت و عضوی هست که صحت و سلامت سایر اجزا و اعضا و بیماری آن‌ها بستگی به صحت و بیماری او دارد و (آن) قلب آدمی است."

۲- گاهی هم مقصود از قلب، موجود لطیفی است که با قلب صنوبری ارتباط خاصی دارد (مجلسی، ۳۵/۶۷) و همان روح انسانی است. قلب در موارد زیادی از کاربردهای

قرآن کریم، به معنای دوم و نفس انسانی است که شعور و فکر بشر از آن ناشی می‌شود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۰ / ۳۵۹) انسان به وسیله‌ی آن درک می‌کند و به وسیله‌ی آن، عواطف باطنیش را ظاهر می‌سازد، مثلاً حبّ و بغض، خوف و رجا، آرزو و اضطراب درونی و امثال آن را از خود بروز می‌دهد و به عبارت دیگر قلب همان چیزی است که حکم می‌کند، دوست می‌دارد، دشمن می‌دارد، می‌ترسد، امیدوار می‌شود، آرزو می‌کند، خوشحال می‌شود و اندوهناک می‌گردد؛ در حقیقت قلب همان نفس و جان آدمی است. (همان، ۴۶ / ۹) امام علی(ع) در وصیتش به محمد بن حنفیه، قلب را فرماندهی بدن و ابزار تعقل به حساب آورده و درباره‌ی قلب می‌گوید: "هُوَ أَمِيرُ الْجَوَارِحِ الَّذِي بِهِ تَعْقِلُ وَ تَفْهَمُ وَ تَصُدِّرُ عَنْ أَمْرِهِ وَ رَأْيِهِ." (صدوق، ۱۴۰۴: ۲ / ۶۲۷؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۱۵ / ۱۷۰) "قلب، فرماندهی اعضا است که به وسیله آن تعقل می‌کنی و می‌فهمی و فرمان و رأی او را به کار می‌بندی."

#### ۴. مراد از طبع و ختم قلب در اصطلاح قرآن

طبع قلب همان مهر کردن بر قلب است که در مورد آن، نظریات مختلفی از سوی مفسران ارائه شده است و برخی از آن‌ها عبارت است از:

۱. علامت گذاری بر قلب؛ هنگامی که انسانی در کفر و انکار و معصیت بدان درجه رسید که دیگر ایمان نمی‌آورد؛ خداوند علامتی بر قلبش می‌زند تا ملائکه او را بشناسند و بدانند او ایمان نمی‌آورد. امام حسن عسکری(ع) در بیان مراد خداوند از این قول ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوة (بقره / ۲، ۷) فرموده‌اند: "وَسَمَّهَا بِسِمَةٍ يَعْرِفُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ مَلَائِكَتِهِ إِذَا نَظَرُوا إِلَيْهَا بِأَنَّهُمْ لَمَّا أُغْرَضُوا عَنِ النَّظَرِ فِيهَا كَلْفُوهُ - وَ قَصَرُوا فِيهَا أُرِيدَ مِنْهُمْ وَ جَهَلُوا مَا لَزِمَهُمُ الْإِيمَانُ بِهِ فَصَارُوا كَمَنْ عَلَى عَيْنِيهِ غِطَاءٌ لَا يُبْصِرُ مَا أَمَامَهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَتَعَالَى عَنِ الْعَبَثِ وَ الْفَسَادِ وَ عَنِ مُطَالَبَةِ الْعِبَادِ بِمَا مَنَعَهُمْ بِالْقَهْرِ مِنْهُ" (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲ / ۴۵۶-۴۵۵) "خداوند قلوبشان را به نشانه‌ای علامت‌گذاری کرده که هر کدام از فرشتگان چون به آن نظر اندازند آن را بشناسند. چون (کفار) از دقت در آنچه بدان مکلف بودند، اعراض نمودند و در انجام آن‌چه از آن‌ها خواسته شده کوتاهی کردند و از ایمان نسبت به اموری که به

آن ملزم شدند، جهالت ورزیدند، در نهایت همچون کسی شدند که در مقابل دو چشمش، پرده‌ای است زیرا خداوند عزّ و جلّ والاتر از آن است که کار عبث و فساد انجام دهد یا از بندگان چیزی بخواهد که خود به اجبار، مانع رسیدن آن‌ها بدان شود."

۲. شهادت خدا؛ مقصود از ختم بر قلب آنان، حکم و شهادت خدا به این است که اینان دیگر حق را نمی‌پذیرند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۳۰)

۳- معنای ختم بر قلب آن است که قدرت استفاده از گوش و چشم از افراد گرفته می‌شود و مقصود از عدم وسعت قلب، این است که نمی‌توانند حق را از باطل تشخیص دهند. لذا در برخی از آیات، مهر زدن بر دل‌ها را در ردیف گرفتن قوه‌ی شنوایی و بینایی قرار داده است، **قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ** (انعام/ ۴۶، ۶) "بگو ای پیغمبر اگر خدا گوش و چشم‌های شما را گرفت و مهر بر دل شما نهاد..."

هم‌چنین خداوند می‌فرماید: **لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا** (اعراف/ ۷، ۱۷۹) "آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند."

بسیاری از آیات شریفه، معنای سوم را تقویت می‌کند. انسان یا از طریق چشم و دیدن آیات الهی و تفکر در آن‌ها و یا از طریق گوش و شنیدن حکمت و موعظه و...، به حق می‌رسد، لیکن خداوند به سبب اعمال نادرستی که کافران یا معاندان حق انجام داده‌اند، میان آن‌ها و ذکرش مانعی قرار داده و قدرت شنیدن حق را از آنان گرفته است. آیات ذیل شاهدهی بر معنای سوم است:

**الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَ كَانُوا لَا يَسْتَشْعِرُونَ سَمْعاً** (کهف/ ۱۸، ۱۰۱) "همان‌ها که پرده‌ای چشمانشان را از یاد من پوشانده بود، و قدرت شنوایی نداشتند!"

**وَ إِذَا قُرَأَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرًا** (اسراء/ ۱۷، ۴۵-۴۶) "و هنگامی که قرآن می‌خوانی، میان تو و آن‌ها که به آخرت ایمان نمی‌آورند، حجاب قرار

می‌دهیم و بر دل‌هایشان پوششها می‌نهیم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان سنگینی [قرار می‌دهیم]."

لجاجت، تعصب، خودخواهی، غرور، جهل و نادانی مخالفان قرآن همان حجاب و پرده‌ای بود که حقایق قرآن را از دیدگاه فکر و عقل آنها نادیده قرار می‌داد و به ایشان اجازه نمی‌داد حقایق روشنی همچون توحید و معاد و صدق دعوت پیامبر اسلام و ... را درک کنند. (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۱۲، ص ۱۴۳)

- وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ (انعام/ ۶، ۲۵)  
"پاره‌ای از آن‌ها به (سخنان) تو، گوش فرامی‌دهند ولی بر دل‌های آنان پرده‌ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند."

- إِنَّا جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ (کهف/ ۱۸، ۵۷) "ما بر دل‌های این‌ها پرده‌هایی افکنده‌ایم تا نفهمند."

- از سوی دیگر خداوند کسانی را که بر خودش دروغ می‌بندند، به عنوان دسته‌ای از ظالمان معرفی می‌کند و می‌فرماید: وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَ يَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ يَبْغُونَهَا عِوَجًا وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَ مَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (هود/ ۱۱، ۱۸-۲۰) "چه کسی ستمکارتر است از کسانی که بر خدا افترا می‌بندند؟! آنان (روز رستاخیز) بر پروردگارشان عرضه می‌شوند، در حالی که شاهدان [پیامبران و فرشتگان] می‌گویند: «این‌ها همان‌ها هستند که به پروردگارشان دروغ بستند! ای لعنت خدا بر ظالمان باد!» همانان که [مردم را] از راه خدا باز می‌دارند و آن را کج می‌شمارند و خود، آخرت را باور ندارند. آنان در زمین درمانده‌کنندگان [خدا] نیستند، و جز خدا دوستانی برای آنان نیست. عذاب برای آنان دو چندان می‌شود آن‌ها هرگز توانایی شنیدن (حق را) نداشتند و (حقیقت را) نمی‌دیدند!"

اینان، کسانی هستند که راه خدا را می‌بندند و آن را کج جلوه می‌دهند تا مردم به سوی آن نیایند و به آخرت کافرند و در زندگی مادی و زمینی خود نمی‌توانند به صرف

خارج شدن از بندگی، خدا را به ستوه آورند. و اگر بر خدا دروغ می‌بندند و راه خدا را بر مردم سد می‌کنند، به خاطر آن است که آن‌ها نمی‌توانستند آیات خدا را ببینند تا به آن ایمان آورند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱۰، ص ۱۹۰) و قدرت درک از آنان سلب شده است. شاهد بر سلب قدرت درک از آنان آیات ذیل است:

لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (اعراف/ ۷، ۱۷۹) "آن‌ها دل‌ها [عقل‌ها]یی دارند که با آن (اندیشه نمی‌کنند و) نمی‌فهمند و چشمانی که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند آن‌ها هم چون چهارپایانند بلکه گمراهتر! اینان همان غافلاند (چرا که با داشتن همه‌گونه امکانات هدایت، باز هم گمراهند)!"

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوْلَ مَرَّةٍ (انعام/ ۶، ۱۱۰) "و ما دل‌ها و چشم‌های آن‌ها را واژگونه می‌سازیم (آری آن‌ها ایمان نمی‌آورند) همان‌گونه که در آغاز، به آن ایمان نیاوردند!"

حَتَّمَا اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ وَ عَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً (بقره/ ۲، ۷) "خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آن‌هاست." در واقع ایشان با ارتکاب گناهان، باعث سلب نعمت‌ها از خویششان شده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۰/ ۱۹۰)

مشرکان و کفار مکه، مدام پیرامون قرآن کریم بهانه‌جویی می‌کردند، به طور مثال می‌گفتند: چرا قرآن به زبان عجم نازل نشده است تا غیرعرب هم از آن بهره گیرند و خداوند متعال در پاسخ به این‌گونه بهانه‌جویی‌ها می‌فرماید: وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيًّا وَعَرَبِيًّا قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ (فصلت/ ۴۱، ۴۴) "هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می‌دادیم حتماً می‌گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!» بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و درمان است ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و گویی نابینا هستند و آن را نمی‌بینند. آن‌ها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می‌شوند!»"

آن بیمار دلان، دائما به فکر بهانه‌جویی بودند و به قرآن کریم ایمان نمی‌آوردند و گوش‌های آنان سنگین بود و آن‌را درک نمی‌کردند و بر اثر نابینایی آن را نمی‌دیدند. (مکارم، ۱۳۷۴: ۲۰/۳۰۵) چشم قلب آن‌ها کور است و حقایق آن را نمی‌فهمند. (طیب، ۱۳۷۸: ۱۱/۴۴۳) این گروه هیچ‌گونه موعظه‌ای را نمی‌پذیرند و در مورد هیچ حجتی تعقل نمی‌کنند و آن‌ها مانند افرادی هستند که از جایی دور، صدایشان کنند ولی در واقع صدایی را نمی‌شنوند و به آن گوش فرا نمی‌دهند. (طبرسی، ۱۳۷۷: ۴/۳۷) انسان‌های لجوج و متعصب و دشمنان حق و حقیقت، گویا در نقطه دوردستی قرار دارند که به جهت بُعد مکانی، از نظر ابزار دید و شنود با مشکل مواجهند و اینان در مقابل کسانی قرار دارند که با روح حق طلبی به سوی قرآن آمده و از آن هدایت و شفا یافتند. (مکارم ۱۳۷۴: ۲۰/۳۰۶) خلاصه آن که، اگر چه کفار از لحاظ جسمانی به پیامبر نزدیک بودند ولی از لحاظ روحی از او دور بودند و قلب آن‌ها دچار قساوت شده و روی عقل آن‌ها که آینه‌ی قلبشان است پوشیده شده و لذا ایمان نمی‌آورند.

وسيله‌ی سعادت آدمی به یکی از دو طریق سمع و یا عقل است؛ به این صورت که یا خود تعقل کرده و راه حق را تشخیص می‌دهد و یا این که از طریق استماع مواعظ، به حق می‌رسد. اگر فردی هر دو راه را از دست داد، دیگر توفیق بازگشت به مسیر مستقیم را نخواهد یافت. در سوره‌ی فرقان، این دو را از اکثر کفار - و نه همه آن‌ها - نفی می‌کند. **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا** (فرقان/ ۲۵، ۴۴) " آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط هم‌چون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند."

کفار لجوج که در قیامت به دوزخ وارد شده‌اند خود اعتراف می‌کنند که هیچ یک از این دو راه را نپیموده‌اند، نه راه عقل و نه راه سماع را: **قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ** (ملک/ ۶۷، ۱۰) "می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!» این گروه از لحاظ گمراهی هم‌چون چهارپایان هستند که صدا را شنیده ولی درک نمی‌کنند بلکه به تعبیر قرآن از حیوانات هم در این زمینه گمراه‌تر هستند زیرا چهارپایان هرگز به ضرر خود اقدام نمی‌کنند و لیکن این گروه، ضرر را بر نفع خود ترجیح می‌دهند، به علاوه اینان از اسباب هدایت بهره‌مندند و در عین حال در گمراهی خویش باقی مانده‌اند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۵/۲۲۴) قرآن کریم در



سوره‌ی حج، کوری قلب را در مقابل قدرت تعقل قرار داده است و این آیه می‌رساند که عُمی قلب که همان طبع بر قلب است به معنای از دست دادن قدرت تعقل و درک حقیقت است.

- أ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِن تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ (حج/ ۴۶، ۲۲) "آیا آنان در زمین سیر نکردند، تا دل‌هایی داشته باشند که حقیقت را با آن درک کنند یا گوش‌های شنوایی که با آن (ندای حق را) بشنوند؟! چرا که چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود."

علاوه بر این، هرچند ظاهر برخی از روایات، معنای اول را ترجیح می‌دهد ولی با دقت در معنای روایت، معنای سوم مورد پذیرش است. امام صادق (ع) می‌فرماید: "إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً بَيَضَاءً وَ فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ مَلَكَأً يُسَدِّدُهُ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سُودَاءً وَ سَدَّ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَ وَكَّلَ بِهِ شَيْطَانًا يُضِلُّهُ" (کلینی، ۱۳۶۲: ۱/ ۱۶۶؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۵/ ۲۱۱) "هر گاه خدا، خیر بنده‌ای را خواهد، در دلش نقطه‌ی سفیدی اندازد و گوش‌های دلش را بگشاید، و بر او فرشته‌ای گمارد که استوارش دارد و هر گاه بد بنده‌ای را خواهد، در دلش نقطه سیاهی افکند و گوش‌های دلش را ببندد و بر او شیطانی گمارد که گمراهش کند."

هم‌چنین ایشان می‌فرمایند: "إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْرًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً مِنْ نُورٍ فَأَضَاءَ لَهَا سَمْعَهُ وَ قَلْبَهُ حَتَّى يَكُونَ أَحْرَصَ عَلَيَّ مَا فِي أَيْدِيكُمْ مِنْكُمْ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ سُوءًا نَكَتَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةً سُودَاءً فَأَظْلَمَ لَهَا سَمْعَهُ وَ قَلْبَهُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ مَنْ يَرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ (انعام/ ۶، ۱۲۵)" (کلینی، ۱۳۶۲: ۲/ ۲۱۴؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۶۵/ ۲۱۰) "خداوند عزّ و جل، هرگاه خیر و خوبی کسی را بخواهد درخشش نوری در نهاد جاننش می‌افکند. آن درخشش نور گوش و دل او را منور می‌سازد تا آن حد که از خود شما (مؤمنان) به دریافت حقایق مکتب حریص‌تر می‌شود. و هر گاه که خداوند عزّ و جل تیره روزی کسی را بخواهد نکته‌ی سیاهی در نهاد جاننش می‌کشد و آن سیاهی گوش و دل او را به تاریکی می‌کشد (تا از حقایق مذهب، فاصله بگیرد). سپس امام

صادق(ع) ایه سوره انعام را تلاوت کرد که ترجمه آن چنین است: «هر کسی را که خداوند خواهان رهبری او باشد، سینه‌اش را برای پذیرش امواج ایمان باز و گشاده می‌سازد و هر کسی را که خداوند خواهان حیرت و گمراهی او باشد سینه‌اش را تنگ و فشرده می‌سازد که گویا در حال صعود به آسمان است.»

علامه مجلسی، "نُكْتَةُ مِنْ نُورٍ" یا نکته‌ی نورانی در این روایت را، کنایه از توفیق قبول حق یا پذیرش علم گرفته است و "نُكْتَةُ سَوْدَاءٍ" یا نکته سیاه را کنایه از سلب توفیق فرد در قبول حق و کسب علم دانسته است. (همان / ۲۱۱-۲۱۰)

امام صادق(ع) فرموده‌اند: "إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَمَسَامِيحَ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِيحَ قَلْبِهِ وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِيحَ قَلْبِهِ فَلَا يَصْلُحُ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا" (عروسی حویزی، ۱۴۱۵: ۵ / ۴۱) "برای تو قلب و گوش‌هایی است و خداوند آن هنگام که اراده کند بنده ای را هدایت نماید، گوش‌های قلبش را باز می‌کند و آن هنگام که غیر آن را اراده نماید گوش‌های قلب او را می‌بندد، پس او هرگز اصلاح نمی‌شود و این مطلب بر گفتار خداوند صدق می‌کند که می‌فرماید: "یا بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است." بنا بر این معنای سوم ترجیح دارد.

علامه طباطبایی نیز در شرح آیه‌ی کریمه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ (انعام / ۶، ۴۶) معنای سوم را می‌پذیرد و معتقد است گرفتن گوش و چشم به معنای کر و کور کردن آن است و مهر بر دل‌ها نهادن، به معنای بستن دریچه‌ی دل است، به طوری که دیگر چیزی از خارج در آن داخل نشود، تا قلب در مورد آن فکر کند و به کار افتد و خیر و شر و واجب و غیر واجب تشخیص دهد. مهر بر دل‌ها نهادن به این معنا است، نه این‌که به کلی، قلب را از خاصیتی که دارد که همان صلاحیت برای تفکر است، بباندازد؛ زیرا اگر به این معنا باشد، آن وقت چنین کسی باید دیوانه شود، و حال آن که کفار دیوانه نبودند، بلکه تنها فرقی که دل‌های آنان با دل‌های سایرین داشت، این بود که کفار، کلام حق را درباره‌ی خدای سبحان گوش نمی‌دادند و آیاتی را که دلالت می‌کند بر اینکه او یگانه است و شریک ندارد، نمی‌دیدند، پس می‌توان گفت که دل‌هایشان، دلی است که چیزی از واردات چشم و گوش در آن وارد نمی‌شود، تا آن که حق و باطل را تشخیص دهند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۷ / ۹۳)

سیاق برخی از آیات نیز همین معنا را تأیید می‌کند. قرآن منافقان را کر و کور و لال نامیده **صُمُّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ** (بقره/ ۲، ۱۸) " آن‌ها کران، گنگ‌ها و کورانند لذا (از راه خطا) باز نمی‌گردند!" و آنان را رها شده در تاریکی‌های وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، دانسته است. **تَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ** (همان، ۱۷) که کنایه از سلب توفیق در تشخیص و تبعیت از حق است.

خلاصه سخن آنکه در اصطلاح قرآن کریم، طبع و ختم بر سمع و قلب، مهر زدن بر گوش و دل است به طوری که فرد دیگر حق را نشنود و تعقل نکند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/ ۱۷۳)، افکار باطلی که در ذهن اوست خارج نگردد و افکار صحیح در او نفوذ ننماید، همان طور که از عقل و گوش و چشمی که گرفته شده است سودی برده نمی‌شود، کسانی نیز که به چنین عقوبتی مبتلا شده‌اند از آن چه که در آن به قلب نیاز دارند از قلبشان نمی‌توانند سود ببرند. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۱/ ۱۳۱)

##### ۵. عدم تنافی طبع قلب با هدایت الهی

ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه خداوند برخی را دچار ختم بر قلب می‌نماید در صورتی که این امر با هادی بودن حضرت حق سازگاری ندارد؟ در جواب می‌گوییم:

ختم و طبع، علت تامه بر ادامه کفر و معصیت نیست تا سلب اختیار کند بلکه به نحو اقتضا است یعنی برای آنان مشکل است که دست از کفر و خلاف بردارند و به سوی ایمان آیند و استثنا در آیه **طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا** (نساء/ ۴، ۱۵۵) "خداوند به علت کفرشان، بر دل‌های آن‌ها مهر زده که جز عده‌ی کمی (که راه حق می‌پویند و لجاج ندارند)، ایمان نمی‌آورند." دلیل بر این است که ختم و طبع، علت تامه بر عدم ایمان نیست، چرا که اگر مانع ایمان بود، قابل استثنا نبود. (طیب، ۱۳۷۸: ۱/ ۲۷۹) علاوه بر این، طبع بر قلب، مجازات الهی است. خداوند تمام انسان‌ها را از درون با عقل و از برون با ارسال پیامبران و کتب آسمانی هدایت کرده است. هرگاه فردی به سوی باطل گرایش فکری یا عملی یابد، به او توفیق توبه می‌دهد و بارها زمینه‌ی توبه را برایش فراهم می‌سازد ولی اگر فرد بر پیمودن مسیر خلاف اصرار ورزد، از آن به بعد خداوند توفیق او را در فهم و پذیرش حق، سلب می‌کند و این امر در واقع نوعی مجازات است و لذا به خود

فرد بر می‌گردد و ناشی از تخلفات اوست. بنابراین، هدایت و اضلال الهی هرگز جنبه‌ی جبری ندارد بلکه اثر مستقیم اعمال و صفات خود انسان است. خداوند متعال می‌فرماید:

- **وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَ لَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ** (انفال/ ۸، ۲۳) "و اگر خداوند خیری در آن‌ها می‌دانست، (حرف حق را) به گوش آن‌ها می‌رساند ولی (با این حال که دارند)، اگر حق را به گوش آن‌ها برساند، سرپیچی کرده و روگردان می‌شوند."

در واقع خداوند با علم خویش از این که در آن‌ها خیری وجود ندارد، آگاهی داشته است و قطعاً اگر خیری می‌داشتند، خداوند آن‌ها را موفق به شنیدن و پذیرفتن حق می‌کرد لیکن، اگر نعمت شنوایی را هم به آن‌ها ارزانی می‌داشت، از این نعمت استفاده نمی‌کردند و باز دعوت حق را نشنیده و عمل نمی‌کردند (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۹/ ۴۲) و این مطلب، گمراهی ایشان را می‌رساند که خداوند به آن آگاه بوده و می‌دانسته که آن‌ها حقیقت را نمی‌پذیرند. بنابراین، طبع بر دل پس از علم خدا به عدم امکان اصلاح افراد صورت می‌گیرد و به عنوان مجازات محسوب می‌شود.

**أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ** (محمد/ ۴۷، ۱۷-۱۶) "آن‌ها (منافقان) کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (از این رو چیزی نمی‌فهمند)\* کسانی که هدایت یافته‌اند، خداوند بر هدایتشان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد!" خداوند در این آیه گروه هدایت یافته و متقی را در مقابل کسانی قرار داده است که گرفتار مجازات طبع بر قلب شده‌اند.

انحراف فکری و قساوت قلب برخی به قدری شدید است که همه‌ی کارهای زشتشان را واقعاً خوب می‌بینند. اصرار و لجاجت آن‌ها در برابر حق و ادامه دادنشان به ظلم و بیدادگری و کفر، سبب می‌شود که پرده‌ای بر حس تشخیص آن‌ها بیفتد، لذا قرآن معمولاً طبع بر قلب را مستند به عمل یا عقیده نادرست و خلافی می‌داند:

- **بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ** (نساء/ ۴، ۱۵۵) "خداوند به واسطه‌ی کفرشان، مهر بر دل‌هایشان نهاده!"

- **كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ** (غافر/ ۴۰، ۳۵) "این‌گونه خداوند مهر می‌نهد بر هر قلب متکبر ستمکار!"

- **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً** (جاثیه/ ۴۵، ۲۳) " آیا مشاهده کردی کسی را که هوای نفس را خدای خود قرار داده؟ و لذا گمراه شده و خدا مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده بر چشمش افکنده است."

در این آیات، سلب حسّ تشخیص و از کار افتادن ابزار شناخت در آدمی معلول علی شمرده شده است، کفر، تکبر، ستم، پیروی هوس‌های سرکش، و در یک کلام لجاجت و سرسختی در برابر حق. در واقع این حالت عکس العمل و بازتاب اعمال خود انسان است. این یک امر طبیعی است که اگر انسان به کار خلاف و غلطی ادامه دهد تدریجاً با آن انس می‌گیرد، نخست یک "حالت" است، بعداً یک "عادت" می‌شود، سپس مبدل به یک "ملکه" می‌گردد و جزء بافت جان انسان می‌شود، گاه کارش به جایی می‌رسد که بازگشت از مسیر خلاف برای او ممکن نیست، اما چون خودش آگاهانه این راه را انتخاب کرده است مسئول تمام عواقب آن می‌باشد بی آن که جبر لازم آید، درست همانند کسی که آگاهانه با وسیله‌ای چشم و گوش خود را کور و کر می‌کند تا چیزی را نبیند و نشنود و اگر می‌بینیم این‌ها به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که خداوند این خاصیت را در این‌گونه اعمال نهاده است (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۱/ ۸۳-۸۴) و لذا در برخی از کلمات معصومین، کوری و کری باطن (طبع بر قلب) و فساد عقل و از دست دادن قدرت درک، به تبعیت از هوای نفس اسناد داده شده است.

امام علی(ع) می‌فرمایند: **" مَنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ أَغْمَاهُ وَأَصَمَّهُ وَأَذَلَّهُ وَأَضَلَّهُ.**" (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۵) "هر کس خواهش و هوای دل خود را پیروی کند او را کور و کر و خوار گرداند و گمراه کند." مراد کور گردانیدن از دیدن حقی است که بر خلاف خواهش نفس او باشد.

- **"سَبَبُ فَسَادِ الْعَقْلِ الْهَوَى.**" (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۶۴) "خواهش‌های باطل نفس، سبب فساد عقل و قوه درک است."

- **"آفَةُ الْعَقْلِ الْهَوَى.**" (تمیمی آمدی، همان) "هوای نفس آفت عقل است." حدیث امام رضا(ع) نیز در این راستاست. ابراهیم بن ابی محمود از حضرت رضا (ع) در مورد معنای آیه **وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ** (بقره/ ۲، ۱۷) "و در تاریکی‌های

وحشتناکی که چشم کار نمی‌کند، آن‌ها را رها می‌سازد." سؤال کرد. حضرت فرمودند: وقتی خداوند می‌داند که آن‌ها از کفر و ضلالت دست برنمی‌دارند، لطف و کمک خویش را از آن‌ها دریغ می‌دارد و آن‌ها را به حال خودشان رها می‌کند که هر کاری بخواهند انجام دهند. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۱)

راوی گوید: از حضرت درباره‌ی این آیه سؤال کردم: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ** (بقره / ۲، ۷) "خداوند بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده است." حضرت فرمودند: **"الْخَتْمُ هُوَ الطَّبْعُ عَلَى قُلُوبِ الْكُفَّارِ عِقُوبَةً عَلَى كُفْرِهِمْ"**. منظور از ختم، مهر زدن) مهری است که بر دل کفار به عنوان جزای کفرشان نهاده شده است، همان‌طور که خداوند می‌فرماید: **بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا** (نساء / ۴، ۱۵۵) (مجلسی، ۱۴۰۴: ۵ / ۱۱) "خداوند- به جزای کفرشان- بر دل آن‌ها مهر نهاده است و در نتیجه جز اندکی، بقیه ایمان نخواهند آورد."

#### ۶. عوامل طبع قلب:

کردارهای ناشایست و انواع گناهان آثار بدی روی حسّ تشخیص و قوه‌ی درک انسان می‌گذارد و به تدریج سلامت فکر را از او می‌گیرد، هر اندازه شخص در این راه فراتر رود، پرده‌های ضخیم‌تری دل، چشم و گوش او را می‌پوشاند و سرانجام کارش به جایی می‌رسد که نعمت بزرگ ابزار شناخت از او گرفته شود. برخی از مهمترین عواملی که در قرآن و روایات، سبب سلب قدرت تشخیص و مهر خوردن بر دل شمرده شده است عبارت است از:

#### ۶-۱. تبعیت از هوای نفس

در انسان امیال گوناگونی وجود دارد که همه‌ی آن‌ها برای ادامه‌ی هدایت انسان، ضروری هستند ولی گاهی این امیال از حدّ خود تجاوز می‌کند و از حالت ابزاری تحت فرمان عقل خارج می‌شوند و زمام اختیار انسان را به دست می‌گیرند و این همان چیزی است که از آن به عنوان هواپرستی یاد می‌کنند. «تابعان هوای نفس، معبود خود را آرزوی خود گرفته‌اند یعنی در انتخاب معبود خویش، تابع هوی و آرزوی نفس خود شده‌اند و در این امر توجهی به عقل و مقتضای عقل نمی‌کنند.» (شریف لاهیجی، ۱۳۷۳: ۴ / ۱۲۲)

خداوند آنان را به طبع بر قلب مجازات می کند: **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً** (جاثیه/۴۵، ۲۳) "آیا دیدی کسی را که معبود خود را هوای نفس خویش قرار داده و خداوند او را با آگاهی (بر اینکه شایسته هدایت نیست) گمراه ساخته و بر گوش و قلبش مهر زده و بر چشمش پرده‌ای افکنده است؟! "

خداوند متعال، تابعان از هوای نفس را به چهارپایانی بدون قدرت درک و یا گمراه‌تر از آنان تشبیه کرده است. **أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا** (فرقان/۲۵، ۴۴-۴۵) "آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می‌توانی او را هدایت کنی (یا به دفاع از او برخیزی)؟! آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گمراه‌ترند!"

از سیاق این آیه استفاده می‌شود که پیروی از هوای نفس، قدرت درک حقایق و حس تشخیص را از انسان گرفته و پرده بر قلب او می‌افکند. بنابراین پیروی از هواهای نفسانی، سبب طبع بر قلب و عقل است. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/۲۳۶) نمونه‌ی آن هم منافقانی بودند که نزد رسول خدا (ص) آمده و به سخنان او گوش می‌دادند ولی به دلیل آن که از هوای نفس خویش تبعیت کرده بودند، سخنان حضرت را درک نمی‌کردند و خداوند بر دل‌های آن‌ها مهر زده بود. **وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفأ أولئك الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا أهواءهم** (محمد/۴۷، ۱۶) "گروهی از آنان به سخنان گوش فرامی‌دهند، اما هنگامی که از نزد تو خارج می‌شوند به کسانی که علم و دانش به آنان بخشیده شده (از روی استهزا) می‌گویند: «(این مرد) الان چه گفت؟!» آن‌ها کسانی هستند که خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده و از هوای نفسشان پیروی کرده‌اند (از این رو چیزی نمی‌فهمند)."

ولی در مقابل قلبی که به آن مهر نخورده باشد و بر طهارت فطری خود باقی مانده باشد به راحتی معارف دینی و حقایق الهی را درک می‌کند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۸/۲۳۶) در احادیث معصومین نیز پرستش هوای نفس، مذموم شناخته شده و آن را عامل طبع بر قلب و عدم قدرت تشخیص حق از باطل معرفی شده است. پیامبر (ص) فرموده‌اند:

"إِيَّاكُمْ وَالْهَوَىٰ، فَإِنَّ الْهَوَىٰ يُصِيبُ وَيُعْمِي" (خرمشاهی، ۱۳۷۶/ ۷۵۸؛ پاینده، ۱۳۸۲/

۳۵۵) "از هوس بپرهیزید که هوس، انسان را کور و کر می‌کند."

حضرت علی (ع) نیز می‌فرماید: "إِنَّ أُطْعَتَ هَوَاكَ أَصَمَّكَ وَأَعْمَاكَ" (تمیمی آمدی:

۱۳۶۶/ ۳۰۷) "اگر از هوای نفس اطاعت نمایی کور و کرت می‌کند." کور و کر بودن در

این روایت کنایه از طبع بر قلب است.

انسان با پیروی از هوای نفس به سمت گناهان کشیده می‌شود. آلودگی به گناه،

آینه‌ی دل انسان را تیره و تار می‌سازد و مانع از آن است که انسان تسلیم حق شود؛

بدترین اثر گناه، تاریک ساختن دل و از میان بردن نور علم و قدرت تشخیص است. گناه،

هم چون غباری بر روی آینه دل قرار می‌گیرد و در واقع حجابی است که از طرفی مانع

شناخت فرد می‌شود. امام جعفر صادق (ع) فرموده‌اند: "إِنَّ لَكَ قَلْبًا وَمَسَامِعَ وَإِنَّ اللَّهَ

إِذَا أَرَادَ أَنْ يَهْدِيَ عَبْدًا فَتَحَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ وَإِذَا أَرَادَ بِهِ غَيْرَ ذَلِكَ خَتَمَ مَسَامِعَ قَلْبِهِ

فَلَا يَصْلُحُ أَبَدًا وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَفْئَالُهَا (برقی، ۱۳۷۱: ۱/ ۲۰۰

؛ مجلسی، ۱۴۰۴: ۵/ ۲۰۳-۲۰۴؛ محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۳: ۳/ ۲۶۰۵) "برای تو قلب و

گوش‌هایی است و خداوند آن هنگام که اراده کند بنده‌ای را هدایت نماید، گوش‌های

قلبش را باز می‌کند و آن هنگام که غیر آن را اراده نماید گوش‌های قلب او را می‌بندد،

پس او هرگز اصلاح نمی‌شود و این مطلب بر گفتار خداوند صدق می‌کند که می‌فرماید: "یا

بر دل‌هایشان قفل نهاده شده است."

## ۲-۶. کفر

در میان گناهایی که انسان مرتکب می‌شود، کفر به عنوان گناهی بزرگتر در ایجاد

طبع بر دل مؤثر است.

خداوند در مورد کفار می‌فرماید: خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ

أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (بقره/ ۲، ۷) "خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر

نهاده و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آن‌هاست."

امام رضا (ع) ذیل این آیه‌ی شریفه می‌فرماید: «ختم همان طبع بر دل‌های کفار است

که به سبب کفرشان به چنین عقوبتی گرفتار شده‌اند، همان طور که خداوند فرموده است:

بَلْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا (نساء/ ۴، ۱۵۵) "خداوند به علّت



کفرشان، بر دل‌های آن‌ها مهر زده که جز عده‌ی کمی (که راه حق می‌پویند و لجاج ندارند، ایمان نمی‌آورند)." (صدوق، ۱۳۷۸: ۱/۱۲۳)

مراد از کفری که سبب طبع قلب می‌شود، کفر در صورت روشن شدن حقانیت اسلام است اما اگر صفت تسلیم در وجود افراد باشد ولی به دلایلی حقانیت اسلام برای آن‌ها پوشیده مانده است، آن‌ها بی‌تقصیر هستند و خداوند هرگز کسانی را که حجّت بر آن‌ها تمام نشده، عذاب نمی‌کند، چنانکه می‌فرماید: **وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا** (اسراء/ ۱۷، ۱۵) "و ما هرگز (قومی را) مجازات نخواهیم کرد، مگر آن‌که پیامبری مبعوث کرده باشیم (تا وظایفشان را بیان کند)." این چنین اشخاصی کافر به حساب نمی‌آیند زیرا آن‌ها عناد نورزیده و در مقام پوشیدن حقیقت نیستند، لیکن به عنوان مسلمان فطری محسوب می‌شوند زیرا در مقابل حقیقت، تسلیم هستند.

#### ۳-۶. تکبّر

یکی از عوامل روانی و گرایش‌های نفسانی که انسان را از اندیشه‌ی درست و شناختن راه سالم باز می‌دارد، تکبّر است و سبب می‌شود که انسان در برابر دستورات الهی سرکش شده و از بندگی خداوند دور شود. خداوند، پس از ذکر خشم عظیم خود نسبت به مجادله‌کنندگان بدون دلیل در راه حق، می‌فرماید: **الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ مُّتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ** (غافر/ ۴۰، ۳۵) "همان‌ها که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد این‌گونه خداوند بر دل هر متکبّر جباری مهر می‌نهد." انسان متکبّر، در مقابل فرامین الهی تکبّر کرده و از قبول آن‌ها سر باز می‌زند و این‌گونه لجاجت‌ها و عنادها در برابر حق، پرده‌ای ظلمانی بر فکر انسان می‌اندازد و قدرت تشخیص حق را از انسان می‌گیرد تا آن‌جا که قلب انسان هم چون ظرف در بسته، مهر می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۰/۹۹)

#### ۴-۶. عشق و محبت نامطلوب

هنگامی که علاقه به شخص یا چیزی به اوج شدت برسد، به طوری که وجود انسان را مسخّر کند و حاکم مطلق وجود او گردد، عشق نامیده می‌شود. امام علی (ع) می‌فرماید:

"مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَعْسَى بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ قَدْ خَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ وَ وَلِهَتْ عَلَيْهِهَا نَفْسُهُ فَهُوَ عَبْدٌ لَهَا وَ لِمَنْ فِي يَدَيْهِ شَيْءٌ مِنْهَا حَيْثُمَا زَالَتْ زَالَ إِلَيْهَا وَ حَيْثُمَا أَقْبَلَتْ أَقْبَلَ عَلَيْهَا لَا يَنْزَجِرُ مِنَ اللَّهِ بِزَاجِرٍ وَ لَا يَتَّعِظُ مِنْهُ بِوَاعِظٍ" (سید رضی، ۱۴۱۴ / ۱۶۰)

"کسی که عاشق چیزی شود، چشم خود را کور و قلب خود را بیمار کرده است. عاشق با چشمی نادرست می بیند و با گوشه ناشنوا می شنود، شهوات عقل او را از کار می اندازد، و دنیا قلب او را می کشد، و نفس او خواستار بی چون و چرای آن می شود. عاشق دنیا، بنده‌ی آن و بنده‌ی کسانی که چیزی از دنیا در دست دارند می شود، دنیا به هر طرف رود او نیز به همان طرف می رود، و به هر جا رو کند به آن جا رو می کند، هیچ بازدارنده‌ای خدایی او را از بدی باز نتواند داشت، و از هیچ اندرزگویی اندرز نتواند گرفت."

یکی از مصداق های عشق و محبت نامطلوب، حبّ دنیا است که به معنای دوست داشتن لذایذ مادی نظیر مال، مرکب، زن، فرزند و... و همچنین لذایذ غیرمادی از قبیل امارت، ریاست، مقام و... است و از جمله امراض روحی به حساب می آید که خود زمینه ساز بیماری های روحی دیگر است. بدیهی است این محبت و علاقه مفرط به معنای وابسته بودن و رضایت دادن به امور مادی دنیوی است. حضرت علی (ع) در بیان مذموم بودن حبّ افراطی به دنیا و ارتباط آن با کوری دل و طبع بر قلب، می فرمایند:

- "حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ" (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶ / ۶۵) "محبت دنیا، عقل را فاسد میکند و گوش دل را از شنیدن مطالب حکیمانه ناشنوا می سازد."

- "لِحُبِّ الدُّنْيَا صَمَّتِ الْأَسْمَاعُ عَنْ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ عَمِيَّتِ الْقُلُوبُ عَنْ نُورِ الْبَصِيرَةِ" (تمیمی آمدی / همان) "به سبب دوستی دنیا گوش ها از شنیدن حکمت کور و چشم ها از دیدن نور بصیرت کور می شود."

#### ۵-۶. شهوت جنسی

اگر شهوت جنسی به وسیله‌ی عقل کنترل نشود، از موجبات هلاکت انسان است. قرآن کریم از قوم لوط و شهوترانی آنان یاد می کند که پس از آن که فرشتگان بر لوط وارد شدند، شادمان با نیت سوء خویش به سمت خانه لوط رفتند. وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ

يَسْتَبْشِرُونَ (حجر/ ۱۵، ۶۷) اینان در مستی خود که همان غفلت از خدا و فرورفتگی در شهوات و فحشاء و منکر است، سرگردان بودند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۲/ ۱۸۴) به همین سبب عقل‌هایشان از بین رفته و متحیر شدند و بالتبع پند و نصیحت در آنان اثر نمی‌کرد. (فیض کاشانی، ۱۴۱۵: ۳/ ۱۱۷) لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ (حجر/ ۱۵، ۷۲) " به جان تو سوگند، این‌ها در مستی خود سرگردانند (عقل و شعور خود را از دست داده‌اند).!"

از این آیه استفاده می‌شود که مستی (سَكْرَتِهِمْ) عقل و هوش انسان را محو می‌کند و او را از شناخت باز می‌دارد. حضرت علی (ع) در این باره فرموده‌اند: " إِذَا أَبْصَرَتِ الْعَيْنُ الشَّهْوَةَ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الْعَاقِبَةِ " (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶/ ۳۰۵) " هرگاه چشم به منظره شهوت انگیز بیفتد، دل نسبت به عاقبت و سرانجام آن، کور می‌گردد."

#### ۶-۶. قطع رحم

مراد از قطع رحم، قطع روابط خویشاوندی، دوستی و پیوندهای اجتماعی با اقوام است. قطع رحم نیز یکی از عواملی محسوب شده که لعنت خداوند و کوری و کوری افراد را به دنبال دارد. رسول خدا (ص) در تفسیر آیه شریفه سوره محمد(ص) فرمود: " إِذَا ظَهَرَ الْعِلْمُ وَ اخْتَرَزَ الْعَمَلُ وَ اتَّكَلَفَتِ اللُّسُنُ وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ وَ تَقَاطَعَتِ الأَرْحَامُ هُنَالِكَ لَعَنَهُمُ اللّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ (محمد/ ۴۷، ۲) " (صدوق، ۱۴۰۶/ ۲۴۲) " آن هنگام که علم ظاهر شود و عمل دور شود و زبان‌ها ائتلاف پیدا کند و قلوب اختلاف پیدا کند و قطع ارحام صورت گیرد آن جاست که خدا می‌فرماید: " آن‌ها کسانی هستند که خداوند از رحمت خویش دورشان ساخته، گوش‌هایشان را کر و چشم‌هایشان را کور کرده است!"

#### ۶-۷. ترک نماز جمعه

نماز جمعه در میان عبادات اسلامی، دارای برجستگی خاصی است و از نمازهایی است که باید به صورت گروهی برگزار گردد و انسان نمی‌تواند به تنهایی آن را اقامه کند. عبارت‌های متعددی از پیشوایان معصوم در مذمت از ترک نماز جمعه، وارد شده است و در آن‌ها تصریح شده که طبع بر دل از جمله عواقبی است که انسان در اثر سهل‌انگاری نسبت به این امر خطیر، بدان گرفتار می‌شود.

امام صادق (ع) فرموده‌اند: "مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ ثَلَاثًا مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ" (حرّعاملی، ۱۴۰۹: ۳۰۱/۷) "هر کس نماز جمعه را سه بار بدون دلیل، ترک کند خداوند بر دلش مهر زده است."

و هم چنین، ایشان در حدیث دیگری می‌فرمایند: "مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمُعٍ مُتَعَمِّدًا مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ بِخَاتَمِ النِّفَاقِ" (همان/ ۳۰۲) "هر کس سه جمعه از روی عمد، بدون دلیل، نماز جمعه را ترک کند، خداوند بر دلش مهر نفاق می‌زند."

### نتیجه‌گیری

قلب یا روح انسان، فرماندهی وجودی و کنترل کننده‌ی اعضا و رفتار انسان و مرکز هدایت و رشد اوست. ولی ممکن است به مرور زمان به علت انجام اعمالی بر خلاف دستورات الهی و منافی با اخلاق از سوی فرد، حالتی هم‌چون طبع بر آن عارض شود که یک نوع بیماری اکتسابی است و مجازات الهی محسوب می‌شود که در اثر اعمال و صفات خود انسان پدید می‌آید و هرگز جنبه‌ی جبری از سوی خداوند متعال ندارد. کردارهای ناشایست و انجام انواع گناهان، آثار سوئی بر حسّ تشخیص و قوه‌ی درک انسان می‌گذارد و به تدریج سلامت فکر را از او می‌گیرد، هر اندازه شخص در این راه فراتر رود، پرده‌های ضخیم‌تری، دل، چشم و گوش او را می‌پوشاند و سرانجام کارش به جایی می‌رسد که نعمت بزرگ ابزار شناخت از او گرفته شود و قدرت تعقل را از دست می‌دهد. قرآن این حالت را طبع بر قلب یا ختم بر آن نامیده است.

### منابع و مآخذ

قرآن کریم، با ترجمه‌ی ناصر مکارم شیرازی، چاپ دوم، قم، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۱۳۷۳ ش.

نهج البلاغه، گردآورنده: سیدرضی، قم، انتشارات هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.

۲. تمیمی آمدی، عبد الواحد، *تصنیف غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ

اول، ۱۳۶۶ ش.

۳. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.
۴. پاینده، ابوالقاسم، *نهج الفصاحه*، تهران، دنیای دانش، چاپ چهارم، ۱۳۸۲ش.
۵. حرعاملی، محمد بن حسن (مشهور به شیخ حرّ)، *تفصیل وسائل الشیعه إلى تحصیل مسائل الشریعه*، قم، آل البیت، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۶. خرّمشاهی، بهاء‌الدین، *پیام پیامبر متن عربی*، تهران، منفرد، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق و بیروت، دارالعلم - الدار الشّامیه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۸. شریف لاهیجی، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، تهران، دفتر نشر داد، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.
۹. صدوق، محمد بن علی، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، قم، دار الرّضی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق.
۱۰. —، *الخصال*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۶۲ش.
۱۱. —، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.
۱۲. —، *من لا یحضره الفقیه*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۱۳. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۱۴. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد، نشر مرتضی، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
۱۵. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۱۶. —، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
۱۷. طیب، سید عبد الحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۱۸. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ق.
۱۹. فتال نیشابوری، محمد بن حسن، *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، قم، انتشارات رضی، چاپ اول، بی تا.
۲۰. فیض کاشانی، محسن، *تفسیر الصافی*، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۲۱. قرشی، سید علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، نشر اسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ش.
۲۳. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، نشر اسلامیه، چاپ مکرر، ۱۴۰۴ق.

۲۴. مشکینی، علی، *تحریر المواعظ العددیه*، قم، نشر الهادی، چاپ هشتم، ۱۴۲۴ق.
۲۵. محمدی ری شهری، *میزان الحکمه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۶۳ش.
۲۶. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.

